

روایت علوی

از تاریخ

مهندس ابوالفضل عسگری

۱- مضمون تاریخی

در شهریور ۱۳۲۰، پس از ورود متفقین به ایران، رضاشاه سقوط کرده و تخت سلطنت ایران برای محمدرضا پهلوی باقی می ماند. در دوران سلطنت رضاشاه، یک دیکتاتوری مطلق‌النعان، همراه با سرکوبی هر نوع صدای آزادی خواهی و مساوات طلبی حاکم بود. در این دوران حرکت‌ها و فعالیت‌های گروه‌های سیاسی بسیار محدود بود. بویژه تفکرات مساوات طلبانه که با انقلاب مشروطیت ایران به طور جدی مطرح شده بود و موضوعاتی هم چون «عدالت»، «مساوات» و «عدالت‌خانه» که جزو شعارهای سرلوحه‌ی انقلاب مشروطیت بوده است، در این دوران منکوب گردید. آزادی‌های سیاسی و اجتماعی تابع تمایلات فردی قرار گرفته و زیر پا گذارده شدند. مجلس، صورتی «فرمایشی» یافت و...

«قانون سیاه» که در ۱۳۱۰ در مورد منع فعالیت‌های سوسیالیستی و کمونیستی در دوران رضاشاه به تصویب رسید، پایه‌ی اساسی و قانونمند منکوب ساختن جریانات فوق بود که در کشور شکل گرفته بودند. براساس این قانون، اعضای سازمان‌هایی که «پادشاهی مشروطه» را به خطر می‌انداختند یا «مرام اشتراکی» را تبلیغ می‌کردند، به ده سال زندان محکوم می‌شدند.^۲

در هر صورت با ورود متفقین و برکناری رضاشاه از اریکه‌ی قدرت «فضای باز سیاسی» به وجود آمد. فضایی که گرایش‌ها، تفکرات و رهیافت‌های اجتماعی و سیاسی گوناگون، متباین و متضاد توانستند در آن رشد کنند و ببالند.

آن دسته از نیروهای سیاسی مخالف دیکتاتوری رضاشاه که در بند آن رژیم گرفتار شده بودند، پس از سقوط رضاشاه از زندان آزاد شده و فعالیت‌های سیاسی خود را در شرایطی نوین از سر گرفتند.

در دوران حکومت رضاشاه هسته‌های تشکیل یک نیروی سیاسی مارکسیستی فراگیر گذارده شد. گروه «پنجاه و سه نفر» در این دوران، از معدود گروه‌هایی بود که از افراد غیرآذری و غیر ارمنی نیز عضوگیری می‌کرد.

اعضای این گروه، با پشتوانه‌های ایدئولوژیک و سیاسی مشخص پس از سقوط رضاشاه، حزب توده‌ی ایران را پایه‌گذاری کردند. این حزب کار خود را آغاز کرد. درون مایه‌ی اصلی «روایت»، به‌زعم این قلم، نه حدیث روایت روابط «فروود» و «نرگس»، که حدیث تکاپوی

مقاله‌ی حاضر، روایت نوشته‌ی بزرگ علوی را از جهت مضامین تاریخی - و نه از مضمون «عاطفی و فردی» بررسی می‌کند. «آن چه از نظر خوانندگان می‌گذرد نه قصه است و نه رمان، هیچ گونه حادثه‌ی غریب و عجیبی که در دوران خاصی برای همه‌ی ما رخ نداده باشد در آن وجود ندارد. حکایت نیست، روایت است. سرگذشت نیست، تاریخچه‌ی دورانی است که از روی نواری در برگزیده‌ی رویدادهای زندگی انسانی رنج کشیده نقل شده است»^۱.

نویسنده روایت خود را از یک «دوران تاریخی» بدین گونه آغاز می‌کند. این دوران تاریخی با ورود متفقین به ایران و سقوط رضاشاه از اریکه‌ی قدرت آغاز شده و با توصیف شکل‌گیری حرکت‌های رهایی‌بخش چریکی، در دهه‌های چهل و پنجاه پایان می‌یابد. یک دوره‌ی تقریباً سی ساله بین ۱۳۲۰ و ۱۳۴۹.

این دوران یکی از پرتلاطم‌ترین ادوار تاریخ معاصر است. بویژه دوران ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲؛ در مورد این دوازده سال هنوز تحقیقات و پژوهش‌های جامعی از سوی نویسندگان ایرانی که قابل اتکا باشد هنوز نشر نیافته است.

«روایت» علوی بخشی از رخ‌دادهای عمده‌ی تاریخی دوران سی ساله‌ی مذکور را در بر دارد. آن هم به‌طور عمده به حوادثی پرداخته شده است که تأثیری تعیین‌کننده در جهت‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی «حزب توده‌ی ایران» داشته‌اند؛ و بر این بستر، و با به‌کارگیری عوامل متعدد در داستان‌سرایی و با قراردادن «فروود»، قهرمان داستان، در متن تحولات اجتماع، به تحلیل‌هایی از عملکرد حزب توده‌ی ایران و سایر نیروهای سیاسی آن عصر بویژه «جبهه‌ی ملی ایران» دست یازیده است.

«روایت» چنان‌که گفته شد دارای محتوایی تاریخی است. محتوایی که در برگزیده‌ی پاره‌یی از تحولات اجتماعی در محدوده‌ی سی ساله‌ی ذکر شده است. از سوئی «روایت» حدیث کشش‌های درونی، درگیری‌های عاطفی و کشاکش‌های قهرمانان داستان، بویژه «فروود» و «نرگس» در مواجهه با رویدادها و با یکدیگر است. بنابراین محتوای کتاب دارای دو خط سیر است که به موازات یکدیگر گسترش می‌یابند.

سعی خواهیم کرد که به هر دو وجه «روایت» در حد بضاعت این قلم بپردازیم.

سیاسی حزب توده‌ی ایران در خلال سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ است. وجود شخصیتی مانند «بدری»، خواهر کوچک «فرود»، که جذب فعالیت‌های چریکی شده است و اعتقادی به فعالیت‌های سیاسی مسالمت‌آمیز ندارد، نمی‌تواند در گسترش درون‌مایه به سال‌های پس از ۱۳۳۵ کمکی نماید. لذا تمرکز اصلی بر روی تحلیل اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی در دوره‌ی دوازده ساله و حداکثر پانزده ساله‌ی پس از شهریور ۱۳۲۰ است.

علوی، همراه با «فرود»، از یک دانش‌آموز ساده‌ی شهرستانی، به یک فرد کنجکاو و علاقمند به نوشتن، تحول می‌یابد و با پیدایی فضای باز سیاسی وارد عرصه‌ی روزنامه‌نگاری می‌گردد. از قلم‌زدن در روزنامه‌ی محلی ستیزگر - که در ولایت خودش منتشر می‌شود - شروع می‌کند و پس از ورود به تهران - متعاقب پذیرش در رشته‌ی حقوق دانشگاه تهران - کار خود را در فضایی بازتر، و ابتدا به انگیزه‌ی کسب درآمد، دنبال می‌کند؛ و بدین طریق وارد «جو سیاسی» پس از شهریور ۱۳۲۰ می‌شود.

تحلیل بزرگ علوی از گرایش‌های سیاسی «فرود» بیش‌تر متکی بر کندوکاوهای درون‌شخصیتی فرود است. به‌عبارتی دیگر، آن شرایط اجتماعی‌ای را که فرود را به فعالیت سیاسی آن هم در حزب توده ایران سوق می‌دهد، به‌طور کامل تحلیل نمی‌کند.

«فرود زمانی عضو شد که با مسأله‌ی دشواری مواجه بود، یعنی مسأله‌ی ملیت و تمامیت کشور ایران پس از ۲۱ آذر و قیام فرقه در آذربایجان. برای پیدا کردن جوابی به این سؤال به حوزه‌ها رفت. صریح‌تر بگوییم او خود را به حزب تفویض کرد»^۲.

فرود مدت زمانی دراز در «برزخ» سمت‌گیری سیاسی به سر برده است؛ ولی او کسی نیست که در کشاکش‌های سیاسی بتواند «بی‌طرف» بماند، در بحبوحه‌ی «بی‌طرفی» گاه به سود دوست و گاه دشمن تمام می‌شود. اما این تحلیل علوی از «فرود» و تصمیم وی برای پیوستن به حزب، بیش‌تر تحلیلی از شرایط ذهنی «فرود» است تا شرایط عینی اجتماعی.

تحلیل شرایط اجتماعی «فرود» در این بزرگترین و سرنوشت‌سازترین تصمیم او، یعنی پیوستن به حزب توده‌ی ایران، بسیار کمرنگ و سست است. پس از پیوستن فرود به حزب، نویسندگان در بحران‌های سیاسی مختلف، فرود را محک می‌زند و فرود، حزب و دستگاه رهبری آن را، از این به بعد تصمیمات فرود مشخص است. او یک فرد سیاسی‌ست که در داخل حزب سعی می‌کند، جهت‌گیری‌های درستی را اتخاذ نماید و در خارج از حزب مجری تصمیمات نه چندان درست حزب است. پس از مرداد ۳۲ که حزب به سمت کار مخفی می‌رفت و یک دوران انتقال را می‌گذراند و فرود حاضر نشد تصمیمات رهبری جدید حزب را در مورد کار مخفی به‌کار بندد، و به رهبری اعلام می‌کند که سر قرارهایش حاضر نخواهد شد و آنچه را که خود صلاح بداند انجام خواهد. «فرود» به حزب ایمان داشت و هدف‌های

آن را انسانی می‌دانست و تبلیغ می‌کرد. نقش او روشن بود. در داخل حزب با شمارگی و ایستادگی که از راه منحرف نشوند و در خارج سربازی و اطاعت»^۲.

«روایت» در واقع تحلیلی‌ست که از دوران پُر التهاب فعالیت‌های سیاسی حزب توده ایران در خلال ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲ انجام می‌گردد. این تحلیل که با نگرشی مثبت به نفس فعالیت سیاسی صورت می‌گیرد، گاه با تأسف و دریغ نسبت به از اشتباهات سیاسی حزب توده‌ی ایران همراه است؛ و گاه انتقاد نویسنده بسیار تند و تیز می‌شود.

چرا اشتباه صورت می‌گیرد؟ این همان چیزی‌ست که مطلقاً به آن پرداخته نمی‌شود؛ یا درست و دقیق پرداخته نمی‌شود.

تحلیل علوی از عملکرد حزب توده‌ی ایران دارای دو جنبه است: درونی و بیرونی. از عملکرد بیرونی آن در چارچوب اتخاذ سمت‌گیری‌های نادرست و «خائنانه» انتقاد می‌کند و از عملکرد درونی در چارچوب عدم انسجام سازمانی و عدم وجود وحدت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی.

رئوس نکاتی که علوی آن‌ها را برجسته کرده و بدان‌ها پرداخته است عبارتند از:

۱- سمت‌گیری حزب توده‌ی ایران در مسأله‌ی اعطای امتیاز نفت شمال کشور به اتحاد شوروی.

۲- موضوع شرکت حزب توده‌ی ایران در کابینه‌ی ائتلافی قوام‌السلطنه در ۱۳۲۵.

۳- رفتار حزب و سیاست آن نسبت به دکتر محمد مصدق و هواداران جبهه‌ی ملی ایران.

۴- اتخاذ سیاست‌های سکتاریستی و چپ روانه توسط حزب که منجر به از دست دادن متحدین بالقوه و بالفعل حزب گردید. (هم‌چنین سر دادن شعارهای تندروانه‌ی چون درخواست جمهوری در آستانه‌ی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲).

۵- تزلزل رهبری حزب توده ایران و تذبذب آن در بحران‌های سیاسی.

۶- عدم وجود انسجام سازمانی در ساختار حزب.

پس از سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، نیروهای اجتماعی رهایی یافته، دست به کار فعالیت‌های سیاسی شدند. «وضعیت پیچیده و گیج‌کننده‌ی احزاب سیاسی و گروه‌های پارلمانی نه نتیجه‌ی مشکلات روانی بلکه نتیجه‌ی اختلافات سیاسی، نه نشانه‌ی بارز خود بزرگ‌بینی سقوط... بلکه نشانه‌ی اختلافات سیاسی میان نیروهای اجتماعی درگیر و نه ناشی از احساس ناامنی فردی و دشمنی‌های غیرعقلانی، بلکه ناشی از اختلافات عقلانی و شدید بر سر مسائل پیچیده‌ی ملی و بین‌المللی بود.

فروپاشی ساختار سیاسی در شهریور ۱۳۲۰، از وجود دو شکل عمده‌ی ستیز و کشمکش در ساختار اجتماعی پرده برداشت: تضادهای طبقاتی بویژه در شهرها؛ و رقابت‌های قومی به خصوص در میان

قبایل هم‌جوار، فرقه‌های مذهبی و گروه‌های زبانی در مناطق غیر شهری».^۵

طبیعی‌ست که دامنه‌ی این عدم توازن به گونه‌ی احزاب سیاسی را - که اصولاً کارکرد آن‌ها هنوز زیر سؤال بود - تحت تأثیر قرار دهد. ترکیب افراد تشکیل دهنده‌ی حزب توده‌ی ایران - هیأت مؤسس - خود گواه این امر است که افرادی با خاستگاه‌های طبقاتی متفاوت ولی با گرایش‌های سیاسی و تئوریک نسبتاً همسو گرد هم آمده‌اند و می‌خواهند فعالیت سیاسی کنند. «بیست و هفت تن از اعضای جوان «پنجاه و سه نفر»... با گردهمایی در تهران، تشکیل... حزب توده‌ی ایران را در هفتم مهر ماه [۱۳۲۰] اعلام کردند».^۶

یکی از مسائلی که «فرود» با آن برخورد می‌کند، «دوگانگی» سمت‌گیری‌های حزب در مسأله‌ی اعطای امتیاز استخراج نفت به بیگانگان بود. علوی می‌گوید: «سیاست حزب درباره‌ی نفت شمال، خیانت بود. اول می‌آیند و می‌گویند: ما با هرگونه امتیاز به بیگانگان مخالفیم اما وقتی سر و کله‌ی شوروی‌ها پیدا می‌شود در خیابان‌ها راه می‌افتند و هورا می‌کشند که چرا نفت بهشان نمی‌دهند».^۷ «حزب توده... با سازمان‌دهی یک راهپیمایی آرام ۳۵۰۰۰ نفری در برابر ساختمان مجلس، خواستار اعطای امتیاز نفتی به شوروی... شد».^۸

در واقع «فرود» درمی‌یابد، حزبی که به آن ایمان دارد و برای اجرای سیاست‌های آن تلاش می‌کند، محور تصمیم‌گیری‌های سیاسی خود را سمت‌گیری‌های سیاسی شوروی قرار داده است. البته در درون حزب، در همان زمان، بخشی از دستگاه رهبری حزب مخالف اعطای امتیاز، حتا به اتحاد شوروی بوده‌اند. «... هنگامی که شوروی برای نخستین‌بار یک امتیاز نفتی درخواست کرد، چهل و سه نفر از اعضای برجسته‌ی حزب که نامشان آشکار نشد، پنهانی به نخست‌وزیر گفته بودند که اگر از گفت‌وگو با شوروی‌ها خودداری کند از او پشتیبانی خواهند کرد».^۹

اگر حزب توده‌ی ایران در این قضیه، از همان سیاست موازنه‌ی منفی اعلام شده توسط دکتر مصدق و رادمنش پیروی می‌کرد، حداقل متحدین خود را، بویژه هواداران دکتر محمد مصدق را از دست نمی‌داد. «فرود» شاهد یک انکشاف بزرگ بود. حزب توده‌ی ایران حاضر بود منافع ملی کشور را در راه «انترناسیونالیسم» زیر پا گذارد؛ و نتیجه آن چنان ناگوار بود که علوی از آن با عنوان «خیانت» یاد می‌کند.

از دیگر محورهای مورد بحث نویسنده، مسأله‌ی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان است. «در اواسط شهریور [۱۳۲۴]، پیشه‌وری که اعتبارنامه‌اش را مجلس رد کرده بود، به تبریز بازگشت و به همراه همکاران کهنه‌کار باقی مانده از فرقه‌ی کمونیست قدیمی و قیام‌خیابانی تشکیل سازمان جدید «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» را اعلام کرد».^{۱۰} فرقه‌ی دموکرات آذربایجان ضمن اتحاد موازی با شاخه‌ی حزب توده در آن استان، برای قیامی مسلحانه آماده می‌شد.^{۱۱} یرواند آبراهامیان می‌نویسد: «رهبران حزبی که آگاهانه همان

عنوان سازمانی خیابانی را برگزیده بودند، اعلام کردند که تحت حاکمیت ایران باقی خواهند ماند، ولی خواستار سه اقدام اصلاحی عمده شدند: استفاده از زبان آذری در مدارس و ادارات دولتی؛ صرف درآمدهای مالیاتی برای منطقه برای رشد و توسعه‌ی خود منطقه، و تشکیل انجمن‌های ایالتی مقرر در قانون اساسی».^{۱۲}

علوی روی دو نکته دست می‌گذارد. نخست برخورد چپ‌روانه‌ی حزب توده‌ی ایران با مسأله‌ی ملیت‌ها و آن‌گاه مسأله‌ی که از نظر سازمانی پس از هم‌پیوندی شعبه‌ی حزب در آذربایجان با فرقه‌ی دموکرات پیش می‌آمد.

«فرود زمانی عضو شد که با مسأله‌ی دشواری مواجه بود، یعنی مسأله ملیت و تمامیت کشور ایران پس از ۲۱ آذر و قیام فرقه در آذربایجان».^{۱۳}

«مسأله‌ی ملیت و آذربایجان در هوا پرپر می‌زد. همه از خود می‌پرسیدند کار به کجا منتهی می‌شود؟ اگر آذربایجان از ایران جدا شود چه سودی به ملت ایران می‌رسد؟ اصلاً چرا جدا شود؟ آیا دولت شوروی پشت سر این سیاست ایستاده یا قفقازی‌ها؟ اگر صحبت از وحدت ملت‌هاست چرا قفقاز جزو ایران نشود؟ هواخواهان می‌گفتند: جنبشی در ایالتی به‌وجود آمده، ضعف حکومت را باعث شده، مسأله‌ی جدایی نیست، صحبت از به رسمیت‌شناختن حقوق اقلیتی و خودمختاری‌ست. فرود می‌خواست بداند خود حزبی‌ها چه می‌گویند؟ در حوزه‌ها چه‌گونه بحث می‌شود؟»^{۱۴}

در واقع اتحاد سازمان حزب توده‌ی ایران در آذربایجان با فرقه‌ی دموکرات، عملاً مهر تأییدی بود که حزب بر سیاست‌های فرقه‌ی دموکرات می‌گذاشت. اما سیاست‌های فرقه چه بود؟ محور سیاست‌های فرقه، که بین آذربایجان و حکومت مرکزی جدایی می‌انداخت، تلاش برای احیای حقوق اقلیت ترک زبان بود. این تلاش با مستمسک قراردادن استفاده از زبان آذری، به جدایی و نفاق بین ملیت‌های فارس و ترک دامن می‌زد.

در کشوری که خلق‌های مختلفی زندگی می‌کنند، استفاده از یک زبان مشترک برای برقراری ارتباط بین ملیت‌های گوناگون از بدیهیات است.

این، به معنای نادیده گرفتن حقوق ملل غیرفارس نیست. اگر فرهنگ یک ملت یا ملیت، مبادله با سایر فرهنگ‌ها را نداشته باشند و درهای ارتباط فیما بین ملل را ببندند، یقیناً از بین رفته و مضمحل خواهد شد. بنابراین چنان‌که دیده می‌شود درخواست حکومت خودمختار در مجموعه‌ی که اصولاً براساس فدراتیو اداره نمی‌شود - آن هم در خواستی مسلحانه و متکی بر اسلحه - برخوردی کودکانه به مسأله‌ی ملیت است. لذا حزب توده‌ی ایران، که با انحلال سازمان خود در آذربایجان بر سیاست‌های فرقه عملاً مهر تأیید زده است، نیز گرفتار این چپ‌روی شده است.

اما در مورد حمایت اتحاد شوروی از جنبش و این‌که آیا شوروی

پشت سر این جنبش ایستاده یا قفقاز، گزارش کنسول انگلیس در تبریز که پس از بازدید کامل از منطقه‌ی شمال غرب ارائه کرده است، گویاست:

«گرچه غیرقابل تصوّر است که این جنبش بتواند بدون حمایت روس‌ها به نتیجه برسد و هر چند که روس‌ها به دلیل اهداف خود از آن پشتیبانی می‌کنند، نمی‌توان انکار کرد که در بین کارگران و دهقانان این استان احساسی وجود دارد که من همیشه آن را خشم طبیعی نسبت به بی‌لیاقتی و فساد حکومت ایران قلمداد کرده‌ام و باز نمی‌توان انکار کرد که بدبختی‌ها و بی‌عدالتی‌هایی وجود دارد که اگر در هر کشور دیگری بود به شورشی خود انگیخته منجر می‌شد. نمی‌توانم باور کنم که این نهضت کاملاً کار روس‌ها باشد. بلکه به نظر می‌رسد که آن‌ها از یک وضعیت انقلابی واقعی بهره‌برداری می‌کنند.»^{۱۷}

حزب توده‌ی ایران، به‌عنوان یک حزب توده‌ی ایران «طراز نوین» نمی‌بایستی سازمان خود را به نفع سازمان دیگری منحل ساخته و به آن بپیوندد. حزب توده‌ی ایران می‌بایست سیاست و سازمان خود را از فرقه، مستقل و جدا نگاه می‌داشت؛ تا دچار چپ‌روی‌های ناشی از پیروی فرقه نگردد.

احیای حقوق یک خلق به وسیله‌ی یک «گروه پیش‌رو» و از «بالا» و به زور اسلحه میسر نیست و نامی جز چپ‌روی بر آن نمی‌توان نهاد، حداقل در شرایط آن روز. احیای حقوق یک خلق، در مجموعه‌ی ملیت‌ها و خلق‌های دیگر، صرفاً از طریق احیای حقوق کلیه‌ی ملیت‌ها میسر است. یک ملیت نمی‌تواند بدون توجه به روند عمومی حرکت خلق‌ها حقوق از دست رفته‌ی خود را بازستاند. فقط در بستر روند عمومی حرکت و مبارزه‌ی همه‌ی خلق‌هاست که خلق آذربایجان، کردستان یا هر خلق دیگری می‌تواند به حقوق خود دست یابد.

این چپ‌روی‌های حزب، بویژه حمایت از درخواست امتیاز نفت شمال، این باور عمومی را شکل داد که حزب توده‌ی ایران حامی سیاست‌های شوروی است. حال این سیاست‌ها هر چه می‌خواهند باشند.

اگر حمایت‌های معنوی اتحاد شوروی در پیشبرد نهضت آذربایجان نقش داشت در عقب‌گرد و سرکوب نهضت توسط ارتجاع نیز بی‌تأثیر نبود (سیاست‌های شوروی). «... در ۱۹ آذر [۱۳۲۵] قوام فرمان ورود ارتش به آذربایجان و کردستان را برای «حفظ نظم و امنیت در انتخابات مجلس» امضا کرد. حکومت‌های خودمختار پس از دو روز جنگ - احتمالاً با فشار روس‌ها - تقاضای صلح کردند و فدائی‌ها که فقط به سلاح‌های سبک مجهز بودند یا تسلیم شدند و یا به اتحاد شوروی گریختند.»^{۱۸}

بعد از پس گرفتن آذربایجان و کردستان، و خروج نیروهای شوروی از ایران، بر اساس توافق شوروی با قوام‌السلطنه: «روسیه [که] دیگر شمال ایران را در تصرف نداشت و با حمله‌ی حکومت به آذربایجان پشتیبانی خود را [از نهضت] کاهش داده بود، منتظر سرنوشت قرارداد

نیمه‌کاره‌ی نفت بود.»^{۱۷}

حتا برای اتحاد شوروی، هنگامی که «نفت» مطرح است، انترناسیونالیسم و دفاع از خلق‌های تحت ستم رنگ می‌بازد و آن شوروی که اجازه نمی‌داد نیروهای دولتی وارد آذربایجان و کردستان شوند نه فقط راه را می‌گشاید، بلکه حمایت‌های مادی و معنوی خود را نیز کاهش می‌دهد و آن «وضع انقلابی» را با امتیاز نفت معامله می‌کنند.

واخوردگی اعضا و هواداران حزب و فرقه ناشی از اتخاذ این سیاست «دوگانه» در برابر موضوع آذربایجان، توسط شوروی مشهود است. حزب توده‌ی ایران، بدون تحلیل درست از شرایط عینی جامعه، علی‌رغم آن که در کنگره اعلام کرده بود تا برقراری یک حکومت ملی و دموکراتیک در هیچ دولتی شرکت نخواهد کرد، سه وزیر را روانه‌ی کابینه‌ی قوام می‌کند. قوامی که آبراهامیان در مورد او می‌نویسد: «... قوام ... به‌عنوان زمین‌داری ثروتمند، فرزند ارشد یک وزیر دربار، پسر یک زن اشرافی قاجاری و همسر یک اشرافی ثروتمند، طبیعتاً حفظ وضع موجود را بر خطر انقلاب اجتماعی ترجیح می‌داد.»^{۱۸}

علوی در این باره می‌نویسد: «می‌نشینند و در کنگره کلاه خود را قاضی می‌کنند و تصمیم می‌گیرند تا زمانی که یک دولت ملی و دموکراتیک سر کار نیاید از شرکت در دولت خودداری کنند و از طرف دیگر یکی از دریده‌ترین ملاکین آن‌ها را فریب می‌دهد و سه وزارت‌خانه در اختیارشان می‌گذارد و آبرویشان را می‌برد. آقایان از ذوق حلیم توی دیگ می‌افتند.»

بزرگ علوی دوگانگی‌های تصمیم‌گیری در رهبری حزب توده‌ی ایران را به وضوح و روشنی جلوه‌گر می‌سازد. این دوگانگی بر سر اعطای امتیاز نفت یا عدم اعطای امتیاز استخراج نفت به بیگانگان، بر سر موضع حزب در مورد مسأله‌ی ملیت، بر سر شرکت یا عدم شرکت در کابینه‌ی قوام‌السلطنه یا هر کابینه‌ی دیگر در آن شرایط نشان داده می‌شود. یکی از بزرگ‌ترین تزلزل‌ها و دوگانگی‌ها در رهبری حزب توده‌ی ایران در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خود را نشان می‌دهد. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- روایت، نوشته‌ی بزرگ علوی، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۷۷، ص ۲۰۷-ایران بین دو انقلاب، نوشته‌ی پرواند آبراهامیان، ترجمه‌ی احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولی‌لایی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷، ص ۱۹۲-۳. روایت، ص ۱۰۰-۴. همان، ص ۱۶۱-۵. ایران بین دو انقلاب، صفحات ۲۱۰ و ۲۱۱-۶. «تأسیس حزب توده»، نوشته‌ی حسن امین، ماهنامه‌ی حافظ، مهر ۱۳۸۳، صص ۱۲-۱۴-۷. همان، صص ۱۳-۱۴-۸. ایران بین دو انقلاب، ص ۲۶۰-۹. همان، ص ۲۸۱-۱۰. همان، ص ۳۸۱-۱۱. همان، صص ۲۶۷-۲۶۸-۱۲. همان، همان صفحه ۱۳- روایت، ص ۱۰۰-۱۴. همان، ص ۱۰۱-۱۵. ایران بین دو انقلاب، ص ۲۶۸-۱۶. همان، ص ۲۹۵-۱۷. همان، ص ۲۹۶-۱۸. همان.